

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنْما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۷۰) درجّات و درکات

به آن آشنا گفتم:

- گرچه به گفته شما، فاصله بین خالق و مخلوق نمی تواند از آن چه که هست کوتاه تر شود؛

ولی

انبیاء و اولیای الهی مکرراً فرموده اند که

اعمالِ حَسَنه و عبادات، ما را به خداوند نزدیک می کنند؛

و حتی این که

شرط پذیرش این گونه اعمال و عبادات آن است که به قَصْدِ قُرْبَت و به نیتِ نزدیک شدن به "او" انجام

شوند.

فرمود:

- همان گونه که پیش تر گفتم،

مفهومِ نزدیک تر شدنِ آفریدگار و آفریدگان، فقط در رابطه با مخلوقات، آن هم به تعبیری، معنا پیدا می کند.

افزود:

- اولاً،

آن اعمال و عبادات، شما را به خدا نزدیک تر می کنند، نه این که فاصله خدا را با شما کم تر کنند.
ثانیاً،

به خواستِ "او"، حَسَنات، شما را، گام به گام، به سویِ سپاهِ رحمان می بَرند و به اَمْرَبَران و سرداران و سربازانِ آن سپاه (یعنی به فرشتگان و امامان و اُمت) می پیوندند؛ چون، تنها از این طریق است که به خداوند نزدیک تر می شوید.

و ثالثاً،

این نزدیک تر شدن به "او"، در حقیقت، به معنایِ آن است که شما، به تدریج، نزدیک بودنِ همیشگیِ پروردگار به خودتان را، بیش از پیش، درک و احساس می کنید؛ تا آن جا که سرانجام خود را در مَحْضَرِ "او" می یابید.

گفتم:

- من قبلاً از شما راجع به پیشگاهِ خدا سؤال کردم ولی شما دربارهٔ مَحْضَرِ "او" صحبت کردید.

اکنون نیز بارِ دیگر سخن از مَحْضَرِ "او" به میان آوردید.

و سؤال کردم:

- آیا این دو واژه هم معنا هستند؟

آیا می توانم بگویم، عالم که مَحْضَرِ خداوند است، پیشگاهِ "او" نیز هست؟

ضمناً برخی کسان دربارهٔ بارگاهِ الهی سخن می گویند. آن دیگر کُجاست؟

به جای جواب، از من پرسید:

- آیا راجع به یک سلطان، در مقامِ فرمانروایِ یک کشور، می توان گفت که او در همه جای مملکت اش

حضور دارد؟

پاسخ دادم:

- آری.

البته به این معنا که

او، هر زمان که اراده کند، می تواند یا خودش به هر نقطه از کشور اش سر بزند، و یا از طریق نمایندگانِش

در اقصی نقاطِ کشور، از آخرین رویداد ها با خبر شود، در مورد هر چیز حکم صادر کند، و خواهانِ اجرایِ

بی چون و چرایِ فرامینِ خود شود.

فرمود:

- پس، به تعبیری، می توان گفت مملکتش مَحْضَرِ او ست.

چون او، هر زمان که اراده کند، می تواند با رعایایِ خود ارتباط برقرار نماید، و یا حتی آن ها را به ملاقات با خود فَرَا خوانَد.

آنگاه پرسید:

- حال بگویید که، آیا هر یک از رعایا نیز می توانند، هر زمان که بخواهند، سلطان را ببینند؟

پاسخ دادم:

- خیر.

رعیت باید چنین ملاقاتی را درخواست کُند؛ و تنها در صورتِ موافقتِ سلطان، مَجَاز خواهد بود که به کاخِ او و به دیدارِ او برود.

فرمود:

- کاخ، در واقع، پیشگاهِ سلطان است. چون درگاهِ ورود به محلِ استقرار او ست.

سلطان، هیچگاه، خود برای ملاقات با یک رعیت به درگاهِ کاخ نمی آید. بلکه اجازه و یا فرمان می دهد تا رعیت را به بارگاه و تختگاه (یعنی محلِ جُلوسِ او بر آورنگِ پادشاهی) راه دَهند.

با اندکی مکث افزود:

- اکنون بیاید خداوند را به عنوانِ فرمانروایِ کُلِ هستی در نظر بگیریم.

البته هرگز نباید فراموش کنیم که فرمانروایی خداوند بر عالم هستی، هیچ شباهتی با حکمروایی یک سلطان بر کشورش ندارد، و هرگونه تمثیل و تشبیه در این باره، فقط برای تقریب به ذهن است.

ادامه داد:

- وادی مُلک (دنیا)، محضرِ خداست.

هر شخص، در این دنیا، چه بخواهد و چه نخواهد، در محضرِ خدا به سر می برد.

اما

همان گونه که ساحتِ ملکوت، صورتِ حقیقیِ وادیِ مُلک است،

پیشگاهِ خدا، نیز شکلِ ملکوتی و حقیقیِ این محضرِ دنیوی است؛ با این تفاوت که

هر کسی را به آن راه نمی دهند.

پرسیدم:

- پس بهشت کجاست؟

پاسخ داد:

- بهشت، همان پیشگاهِ خداست.

گفتم:

- شنیده ام که بهشت، درجّات و مراتبی دارد.

فرمود:

- درست شنیده اید.

کاخ یک سلطان، معمولاً بزرگ است و کارکنان و مراجعان می توانند، در جایگاه های مختلف، در آن مستقر شوند؛ از دروازه کاخ تا درب ورود به بارگاه. ولی پیشگاه خداوند وُسْعَتِ بیکران دارد و در آن، برای هر کس که، به لطفِ "او"، اذن ورود به آن را می یابد، جایگاه و مرتبت ای، به فَرَاخُورِ شایستگی اش، فراهم است.

افزود:

- عالیترین مرتبت در بهشت، راه یافتن به بارگاهِ الهی (بهشتِ لقاء) است.

پرسیدم:

- آیا دوزخ، راه نیافتن به پیشگاهِ الهی است؟

پاسخ داد:

- به طور کلی، بله.

ولی دوزخ نیز دَرَکاتِ ی دارد.

همان طور که بالاترین مرتبت در بهشت، شرفیابی به بارگاهِ الهی است،

پایین ترین درک از درکاتِ دوزخ، رانده شدنِ فرد حتی از محضرِ خداست؛ و نه فقط محرومیت از حضور در پیشگاه "او".

افزود:

- این امر یعنی تبعید شدنِ فردِ دوزخی به نابودگاه .

به جایی که در آن، او آرزو خواهد کرد که ای کاش خاک می بود!

ترس از دوزخ، تنم را لرزاند.

آن آشنا ادامه داد:

- از آن جا که هم اکنون در پسِ وادیِ مُلک، ساحتِ ملکوت وجود و جَرّیان دارد، پس شخص ممکن است،

به اذنِ "او"، در دورانِ حیاتِ خویش در همین دنیا نیز، بهشت را درک کند و حتی ببیند.

امید به بهشت، آرامم کرد.

ادامه دارد